



بررسی کلان پروژه «محله محوری» دولت در گفت وگو با معاون اجتماعی وزیر کشور

بازسازی ایران از دل محله‌ها

بطحایی: محله محوری، مدیریت از بالا به پایین را به مدیریت مشارکتی از پایین به بالا تبدیل می کند

گفت و گو

الهام یوسفی

گروه سیاسی

رئیس جمهوری این روزها در همه نشست‌های کشوری و استانی از «مدیریت محله‌محور» سخن می‌گوید؛ الگویی که به‌باور او می‌تواند حلقه گمشده حکمرانی مردمی در ایران باشد. پژوهشکدان این مدل را راهی برای کاهش آسیب‌های اجتماعی، افزایش همبستگی ملی و ارتقای کیفیت زندگی مردم می‌داند. مأموریت اجرای این طرح به سازمان امور اجتماعی وزارت کشور سپرده شده و طراحی مدل اجرایی آن بر عهده سیدمحمد بطحایی، معاون اجتماعی وزیر کشور است. در گفت‌وگو با بطحایی که سابقه وزارت آموزش و پرورش در دولت دوازدهم را نیز در کارنامه دارد، ابعاد، اهداف و چالش‌های طرح «مدیریت محوله‌محور» را بررسی کرده‌ایم.

آقای بطحایی، به‌عنوان اولین سؤال، اساساً طرح مدیریت محله‌محور بر چه مبنای قانونی استوار است؟

این طرح هم از منظر قانونی و هم از نظر اجرایی، پشتوانه محکمی دارد. از یک سو در راستای تحقق حقوق شهروندی و افزایش رضایتمندی اجتماعی است و از سوی دیگر، براساس بند «ث» ماده ۸۵ قانون برنامه هفتم پیشرفت کشور طراحی شده است. طبق این ماده، باید از ظرفیت گروه‌های مردمی، جهادی، حلقه‌های میانی و ساکنان محله‌ها برای شناسایی و حل مسائل محلی و ارتقای ارتباطات استفاده شود. در واقع «شبکه مدیریت محله‌محور» ابزاری برای تحقق همین هدف است.

مدیریت محله محور چه تفاوتی با الگوهای

پیشین دارد؟

در این رویکرد، مردم دیگر فقط مخاطب خدمات دولتی نیستند، بلکه عامل و شریک اصلی در اداره محله خودشان هستند. ساکنان محله‌ها با مسئولیت‌پذیری و انسجام محلی، در فرآیند تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و نظارت مشارکت می‌کنند. به عبارت دیگر، محله‌ها به واحدهایی پویا برای شناخت نیازها، ارائه راه‌حل‌های بومی، ارتقای امنیت و بهبود کیفیت زندگی تبدیل می‌شوند. در واقع، ما «مدیریت از بالا به پایین» را به «مدیریت مشارکتی از پایین به بالا» تغییر داده‌ایم. هدف این تغییر رویکرد هم این است که محله‌ها به واحدهایی زنده و اثرگذار در اداره کشور تبدیل شوند.

در یک محله نهادهای مختلفی حضور دارند، از نهاد خانواده تا نهاد دین در قالب مساجد و مانند آنها. در طرح محله محوری، کدام از نهادهای نقش مشارکت دارند؟

تقریباً همه نهادهای محلی، یا همه نهادهای حاضر در محله در این طرح مشارکت دارند. یا اینکه مشارکت آنها در اجرای این طرح لحاظ شده است. به این ترتیب، همه سمن‌ها می‌توانند در کارها و امور مربوط به محله‌ها مشارکت کنند؛ از مسجد و پایگاه بسیج گرفته تا شوراهای محلی، مراکز بهداشتی، معتمدین محلی، تشکلهای مردمی، دهیاز‌ها و شهرداری‌ها، همه جزئی از ارکان این طرح هستند. علت اینکه حضور یا مشارکت این نهادها در طرح «مدیریت محله محور» تعریف و لحاظ شده است، این است که محور اصلی این طرح، همکاری و هم‌افزایی نهادهای مستقر در محله است. به عبارت دقیق‌تر، قرار نیست دولت هزینه‌های جدیدی تحمیل کند، بلکه دولت وظیفه دارد میان نیاز محله و خدمات موجود هماهنگی ایجاد کند.

بنیان این طرح، خودتکالی، مشارکت محوری و بهره‌گیری از ظرفیت‌های بومی است.

این سؤالی است که ابتدا باید پرسیده می‌شد، اکنون طرح می‌کنیم؛ ضرورت اجرای مدیریت محله محور چیست؟ چه دلایلی این طرح را برای جامعه و امروز کشور مازوروری می‌سازد؟

واقعیت این است که ما امروز علاوه بر مشکلات اقتصادی، با چالش‌هایی مانند رشد شتابان شهرنشینی، حاشیه‌نشینی، کاهش همبستگی اجتماعی و گسست نسلی مواجهیم. یکی از راه‌های حل این چالش‌ها با دست کم کاستن از میزان آسیب‌های آنها، این است که کار را به مردم بسپاریم. این تأکیدی است که دکتر پژوهشکدان همیشه مطرح می‌کنند و باور ما هم در این است که اساساً کارهای جامعه هرچه بیشتر باید به مردم سپرده شود. از این رو معتقدیم مدیریت محله‌محور پاسخی هوشمندانه به این شرایط است و می‌تواند موجب افزایش سرمایه اجتماعی، ارتقای احساس تعلق و کاهش آسیب‌های اجتماعی شود.

منافع این الگوی حکمرانی محله محور چیست؟ یاد در چه حوزه‌ها یا زمینه‌هایی می‌توانیم در آینده منافع این الگو را مشاهده کنیم؟

به نظر من نخستین دستاورد طرح «مدیریت محله‌محور» تقویت اجتماع محلی است که این هدف هم به نوبه خود از افزایش سرعت پاسخگویی به نیازهای واقعی مردم حاصل می‌شود. زیرا با گسترش همکاری‌ها و همیاری‌ها و مدیریت‌های محله‌محور، پیش از آن که دولت وارد مهر ماجراجی شود تا بخواهد به نیازها پاسخ بدهد یا مشکلات را حل کند، از درون خود محله برای نیازها پاسخی آماده خواهد شد. منفعت دوم این الگو، تقویت مشارکت مردمی است. می‌دانید

که وقتی شهروندان در تصمیم‌سازی و اجرا نقش داشته باشند، احساس مالکیت و مسئولیت آنان نسبت به امور مختلف جامعه و محیط اجتماعی مربوط به خودشان پیدا می‌کنند. منفعت سوم، بهره‌گیری از ظرفیت‌های انسانی و فرهنگی محلی است که هم هزینه‌ها را کاهش می‌دهد و هم بهره‌وری را افزایش می‌دهد. نکته چهارم، حل مسائل محله‌های جامعه ما با راه‌حل‌های بومی و درون زاست که منجر به هم‌افزایی و انسجام محلی می‌شود. منفعت پنجم این الگو، ارتقای کیفیت زندگی در محله‌ها از طریق بهبود زیرساخت‌ها، بهبود و تأمین خدمات عمومی و تقویت روابط اجتماعی درون خود محله و میان کنشگران درون محله است. در نهایت، باید براین نکته تأکید کنم که این طرح بار سنگین مدیریت متمرکز که عمدتاً در قوای سه‌گانه واقع است را کاهش می‌دهد، زیرا بسیاری از امور و حل و فصل و مدیریت آنها، به نهادهای محلی واگذار می‌شود.

نقش دولت یا قوه مجریه در این میان چیست؟

قوه مجریه که از طریق استانداری‌ها و فرمانداری‌ها با این محله‌ها و در این طرح مرتبط است، نقش پشتیبان و تسهیل‌گر را خواهد داشت. ضمن اینکه سازمان امور اجتماعی وزارت کشور هم در سطح ملی، راهبری ملی و نظارت کلان طراحی و اجرای طرح را برعهده دارد.

در کنار اینها، به‌منظور ارزیابی نحوه اجرا و میزان پیشرفت طرح در محله‌های سراسر کشور، «سامانه‌ای» در حال طراحی است تا بتواند در همه این طرح‌ها، شاخص‌هایی مانند میزان مشارکت در محله‌ها، کاهش آسیب‌ها در محله‌ها، رضایتمندی ساکنان و اثربخشی برنامه‌ها را پایش کند. هم اکنون که باهم حرف می‌زنیم، «برنامه اقدام» مربوط به طرح «مدیریت محله محور» طراحی و با امضای وزیر محترم کشور به استاندارها ابلاغ شده است. همچنین در اکثر استان‌ها اقدامات مربوط به فرایند اجرای طرح آغاز شده است که من همین جا از استانداران و فرمانداران می‌خواهم نسبت به این موضوع حساسیت و اهتمام لازم را داشته باشند تا همان گونه که رهبر معظم انقلاب در دیدار با استانداران فرمودند، مسئولان اجرایی استان و شهرستان در میان مردم بروند و از

چه بر سر جامعه آمد؟

مهم‌ترین پیامد این وضعیت سیاسی، غیبت امر جمعی است. نمی‌توان از غیبت روح جمعی سخن گفت، زیرا جنگ نشان داد روح جمعی ایرانیان زنده است، هرچند خاموش است و در بزنگاه‌ها رخ می‌نماید. در غیاب امر جمعی است که فردگرایی یا به تعبیر انگلیسی زبان‌ها «تمیزه‌شدن جامعه» رخ می‌دهد. وقتی هم که جامعه فردمحور شد و افراد در انزوای خویش سرگردان معنا بودند، چارهای نیست جز همان که محمدجعفر قائم پناه به روانپزشکان گفت «امروز شما هستید که باید روان زخمی کشور، روان زخمی کثیری از فرزندان این سرزمین را درمان کنید.» زیرا بنا به تعریف، روان یا SYCO به واقع امری فردی است. اما مسأله این است که انسان واقعیتی است اجتماعی و مدنی، و این جمعی بودن بیش از هر چیز در نهاد سیاست معنی می‌یابد که مأمور تعریف و ایجاد خیر جمعی است.

مقصود فراستخواه در تعریف اجتماعی از انسان، «ذهن» را در مقابل «روان» قرار می‌دهد و معتقد است «ذهن نهادی اجتماعی است»، حال آن که SYCO به نظر بکریریم، منفک از جامعه تعریف می‌شود، نه در پیوند سان. به عبارت دقیق‌تر، به تعبیر «پترال کالرو» در کتاب «افسانه فردگرایی»، «با نظر جامعه‌شناسان، فقدان جامعه دو روی یک سکه‌اند و نمی‌توان آنها را از هم جدا کرد. از منظر جامعه‌شناسی، نمی‌توانیم فرد را تعریف کنیم، مگر آنکه ابتدا نقش بنیادین روابط و مناسبات اجتماعی را در نظر بگیریم. هویت فردی ما، ساخته اجتماع است و پیوسته به وسیله مناسبات اجتماعی کوچک و بزرگ تدوام می‌یابد.» معنی این سخن‌ها این است که فردی شدن هویت ما و فردی شدن رنج‌های ما، چنان که قائم پناه تشخیص داد و چنان که روانپزشکان باید درمان کنند، نتیجه کژکارکردی سیاست است.

راهی که دولت چهاردهم پیشنهاد می‌کند

به نظر می‌رسد دست یاری قائم پناه به این دلیل به سمت روانپزشکان دراز شد که او دریافت که کوتاه مدت، برای حوزه سیاست سخت است که درمانی ارائه دهد. به همین دلیل امروز مطالبه ما از اینها این است که فردی شدن هویت دیگری راهبری کند؛ اینکه چرا دولت پزشکبان خیر جمعی. اما این واقعیت، می‌تواند به حقیقت دیگری راهبری کند؛ اینکه چرا دولت پزشکبان خیر جمعی. اما این واقعیت، منظور از این سخن، نوجبه «وفای ملی» مسعود پزشکبان نیست. منظور، بیان این واقعیت است که دلیل دوری گزیدن پزشکبان و دولتش از هرتنازعی و تلاش برای تعریف مسأله‌ها با راه‌حل‌های مسأله‌ها براساس حق و عدالت، تلاشی است برای یافتن مرهمی برای زخم‌های این جامعه، زخم‌هایی که حوزه سیاست نتوانان از درمان آنها یوده است و توانایی جمعی است که راه را برای آفرینش‌های فردی باز می‌کند. به تعبیر قائم پناه در جمع روانپزشکان: «ایران، این مادر نجیب، امروز بیش از هر زمان دیگری به فرزندان آگاه و مهربانش خصوصاً به شما پزشکان روان و آرامش بخش این ملت نیاز دارد.»



علت طرح

درخواست

حوزه

سیاست

از حوزه

روانپزشکی،

این است

که اولاً،

مسأله‌هایی

که قائم پناه

برشمرد،

نتیجه

کژکارکردی

حوزه

سیاست

است. ثانیاً،

تا خود حوزه

سیاست

درمان نشود

و نیز

که دردهای

امروز

شهروندان

عمدتاً ناشی

از خود

او است،

نمی‌تواند

دردهایی را

که خودش

ساخته،

درمان کند

سیاسی



بازدید رئیس جمهوری از یک طرح محله‌محوری در شهرستان قم که مردادماه گذشته صورت گرفت

شیوه اجرای این طرح در سراسر کشور چیست؟ به هر صورت هر محله فرهنگ و اقتضانات اجتماعی خود را دارد.

شیوه پیشبرد این طرح به این صورت است که در هر محله، «شورای پیشرفت محله» تشکیل می‌شود. این شورا متشکل از معتمدین، متخصصان، نمایندگان نهادهای محلی و تشکلهای مردمی همان محله است. این شوراها هم به نوبه خود کمیته‌های تخصصی در حوزه‌هایی چون عمران، سلامت، فرهنگ، ورزش، امنیت، معیشت و خدمات اجتماعی تشکیل خواهند داد.



برش

تشکل‌های کشف و حل مشکلات و رفع موانع را ایجاد می‌کنند، دیگر هیچ بحران یا مشکلی در جامعه و محله‌های ما حل‌شدنی نخواهد بود. مدیریت محله‌محور بازگشت به همان تجربه طلایی است؛ بازگشت به مردم، به مهدلی و به خوددآوری.

توسعه نهادی و امنیت روانی: پیوند فراموش شده

سخنان اخیر دکتر محمدجعفر قائم‌پناه، معاون اجرایی رئیس‌جمهور در همایش سالانه انجمن علمی روانپزشکان ایران و دعوت به امید، مهربانی و تاب‌آوری، در نگاه اول پیام مثبتی دارد، اما از منظر توسعه‌انسانی، نوعی جابه‌جایی ظریف، اما اساسی در نقش‌ها و مسئولیت‌ها مشاهده می‌شود. او از مردم و روانپزشکان می‌خواهد جامعه را ترمیم کنند و امید را زنده نگه دارند، اما از جایگاه دولت تنها «تشویق» شنیده می‌شود، نه «تعهد». در نظام توسعه‌یابدار، این رابطه باید برعکس باشد: یعنی دولت مسئول و پاسخگوست و مردم مطالبه‌گر. سلامت روان، مانند آموزش و محیط زیست، یک کالای عمومی است که دولت باید از طریق سیاست‌های عادلانه، بودجه مناسب و همکاری نهادی آن را تضمین کند.

طبق دیدگاه‌های «آمارتیا سن» و نظریه «قابلیت‌ها»، توسعه زمانی رخ می‌دهد که دولت با سیاست‌های عادلانه و یابدار، فرصت‌ها و توانمندی‌های واقعی زندگی سالم را برای شهروندان فراهم آورد. سلاات روان نیز یکی از این قابلیت‌های بنیادین است؛ حقی جمعی، نه امری فردی یا صرفاً درمان‌گرا‌نه. وقتی مسئولان از مردم و متخصصان می‌خواهند بار امید و تاب‌آوری را بر دوش بکشند، در واقع رابطه قدرت و مسئولیت را وارونه می‌کنند. در چنین ساختاری، دولت در جایگاه واعظ و شهروندان در جایگاه معظله‌پذیر قرار می‌گیرند، حال آنکه در نظام‌های توسعه‌گرا، دولت باید تضمین کننده حداقل‌های معیشت، امنیت روانی و عدالت اجتماعی باشد. ساختارهای ناکارآمد اجتماعی، فقر، بیکاری و نابرابری، نه با توصیه به مثبت‌اندیشی بلکه به سیاست‌های نهادی و بودجه‌های مناسب نیاز دارند.

سخنان معاون اجرایی رئیس‌جمهور بر نقش روانپزشکان و درمان‌های فردی متمرکز است، در حالی‌که از اصلاح ساختارهای اجتماعی و سیاست‌گذاری‌های کلان غفلت می‌کند.

دلایل این غفلت روشن است و می‌تواند ناشی از عمق آگاهی معاون اجرایی رئیس‌جمهور از کاهش ظرفیت ساختارهای اجتماعی و سیاست‌گذاری‌های کلان باشد. به هر رو، مسأله این است که سلامت روان نه در مطب پزشکان بلکه در بطن سیاست‌های اشتغال، مسکن، آموزش و عدالت اجتماعی شکل می‌گیرد. کمبود روان‌شناس در مناطق محروم تنها نشانه‌ای از ناکارآمدی ساختار توزیع منابع انسانی است؛ پرسش اصلی این است که چه یاستی برای جبران این شکاف‌ها وجود دارد؟ بهبود سلامت روان بخشی از توسعه انسانی است و توسعه اقتصادی و اجتماعی بدون توجه به سلامت روان شهروندان ناقص خواهد بود. توسعه نهادی، که بر توانمندسازی نهاده‌ها و همکاری بین‌بخشی تأکید دارد، چهارچوب مناسبی برای تحلیل این موضوع است.

در این چهارچوب، دولت باید علاوه بر وزارت بهداشت، با وزارتخانه‌های کار، آموزش، رفاه، مسکن و نهادهای اجتماعی همکاری کند تا ساختارهای مؤثر برای ارتقای سلامت روان ایجاد شود. بدون این همکاری‌های نهادی و سیاست‌گذاری کلان، سلامت روان به مسأله‌ای فردی و محدود به درمان پزشکی تبدیل می‌شود که پاسخگوی نیازهای اجتماعی گسترده نیست. عدم تخصیص بودجه کافی و تمرکز صرف بر درمان‌های فردی باعث شده است بار اصلی حفظ امید و تاب‌آوری بر دوش مردم و متخصصان بیفتد، در حالی که دولت باید در جایگاه متولی حداقلی‌ترین نیازهای روانی، اجتماعی و اقتصادی قرار گیرد. مشکلاتی چون فقر، بیکاری و نابرابری با توصیه به امید و مثبت‌اندیشی حل نمی‌شوند بلکه به سیاست‌های نهادی و بودجه‌های مناسب نیاز دارند. در تجربه جهانی، کشورهایی که سلامت روان را در کانون برنامه‌های توسعه انسانی خود قرار داده‌اند؛ نه تنها نرخ اختلالات روانی را کاهش داده‌اند بلکه اعتماد اجتماعی و سرمایه انسانی خود را نیز تقویت کرده‌اند. در این کشورها دولت‌ها سیاست‌گذار هستند و مردم مطالبه‌گر و پرسشگر، نه بالعکس.

تاب‌آوری واقعی با سیاست‌های عادلانه، محیط‌های امن اجتماعی و احساس اعتماد به نهاده‌ها شکل می‌گیرد.

وقتی شهروندان احساس کنند که دولت در کنار آنان است، امید و تاب‌آوری به طور طبیعی زاده می‌شود، نه تحمیل‌شده از بالا. از منظر توسعه‌یابدار، سلامت روان در کنار آموزش، عدالت و امنیت، رکن اصلی سرمایه انسانی است. جامعه‌ای که اضطراب، ناامنی و بی‌اعتمادی در آن گسترش یافته، حتی با رشد اقتصادی بالا نیز در مسیر توسعه انسانی قرار نمی‌گیرد. بنابراین مسئولیت اصلی در ساختن «جامعه‌ای با روان سالم» بر عهده دولت است.

دولت اگر سلامت روان را حق همگانی می‌داند باید آن را به مرکز سیاست‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی کشور منتقل کند؛ با همکاری همه دستگاه‌ها، بودجه کافی، قانونگذاری فراگیر و حمایت از افراد آسیب‌پذیر تا هیچ فردی، صرفاً با اتکا به اراده و امید فردی، از تأمین امنیت و آرامش روان محروم نماند.